

## کارتر در آستانه سال ۱۹۷۹ به طرز غیرقابل درکی در تهران به ستایش از شاه پرداخت و با جملاتی بی‌معنی گفت: «هیچ رهبری در جهان وجود ندارد که من با او دارای چنین احساس عمیق دوستی شخصی باشم.»



نیویورک تایمز نوشت ایالات متحده پناهگاه شاه را در بیمارستان نظامی در تگزاس قرار داد

### شاه محتاج بود امریکا بگوید چه کند

شود که کشور را ترک کند و به نظامیان اجازه دهد که آشوب‌ها را کنترل کنند و یا بمانند و روی پای خود بایستد. شاه در گذشته نشان داده بود که مردد و ضعیف است و این صفات او تغییر نکرده بود، و این با وجود زرق و برق نظامی و غروری بود که او را احاطه کرده بود...

امتناع پرزیدنت کارتر از پذیرش شاه بازگشایی یک عقده گناه بود، چنانکه وی در موردی دیگر گفت: «نام شاه را نیاورید! در حالی که او می‌تواند به جاهای امن‌تری برود، من از ورود او به اینجا استقبال نخواهم کرد.» کیسینجر و راکفلر همچنان فشار می‌آوردند و کارتر کماکان پذیرش شاه را علیه منافع امریکا می‌دانست تا بالاخره کارتر مجبور شد بگوید: «به جهنم که کیسینجر چه می‌گوید. من رئیس جمهور این مملکت هستم!» کیسینجر به خاطر تشویق کارتر به پذیرفتن شاه، که برخلاف توصیه‌های سایروس ونس وزیر خارجه و سفارت امریکا در ایران صورت گرفت، به نوبه خود در به وجود آوردن بحران گروگان‌ها سهیم است اما اگر او در سال ۱۹۷۸ وزیر خارجه امریکا بود به نظر من بدون تردید شاه سترنگون نمی‌شد، زیرا او پیرو «مصلحت سیاسی» است.»

ویلیام شوکراس کتابی دارد به نام «آخرین سفر شاه» که در آبان ۱۳۶۷ امریکا منتشر شد و چاپ بعدی آن در دی ماه همان سال در انگلیس بود، که به سر و صدا و موفقیت بسیار انجامید و اظهارنظر برخی از دست‌اندرکاران ماجرای سرگردانی شاه را برانگیخت.

روایت او از روابط عجیب شاه و کارتر خواندنی است:

«کارتر در آستانه سال ۱۹۷۹ به طرز غیرقابل درکی در تهران به ستایش از شاه پرداخت و با جملاتی بی‌معنی گفت: «هیچ رهبری در جهان وجود ندارد که من با او دارای چنین احساس عمیق دوستی شخصی باشم.» او افزود: «ایران جزیره ثبات در یکی از پرآشوب‌ترین مناطق جهان است. اما سرانجام کارتر به جایی رسید که قادر نبود تصمیم بگیرد که منافع واقعی امریکا در کجاست. آیا او باید در کنار شاه قرار گیرد یا او را به حال خود رها کند؟ کارتر در پاییز آن سال از جرج بال خواست و پرونده ایران را به مدت شش هفته بررسی کند و این مدت زمانی بود که یک رهبر قاطع در ایالات متحده می‌توانست موقعیت شاه و ارتش او را تحکیم بخشد. شاه محتاج این بود که به او گفته

### روایت کارتر از علل نخواستن شاه

گروه‌های مبارز ضدشاه در ایالات متحده، من در مورد تأمین امنیت شاه نگرانی نداشتم. اما بین توده‌های خشمگینی که اداره امور کشور ایران را نیز عهده دار بودند، تنفر شدیدی نسبت به امریکا وجود داشت. به همین دلیل و نیز به علت آسیب‌پذیری تعداد زیادی از اتباع امریکا، که هنوز در ایران به سر می‌بردند، تصمیم گرفتم که بهتر است شاه در جای دیگری زندگی کند. از سایروس ونس خواستم وی را یاری دهد تا جایی برای سکونت خویش دست و پا کند. شاه موافقت کرد که در باهاما مستقر شود، ولی بعد از قیمت‌های گران آنجا شکایت کرد و به مکزیکو نقل مکان نمود. باوجود ثروت سرشاری که شاه داشت، وی تحت تأثیر این اعتقاد افراطی قرار گرفته بود که همه می‌خواهند سر او کلاه بگذارند. او هنوز مایل بود به امریکا بیاید. یعنی جایی که از حمایت افراد پر قدرتی برخوردار بود. هنری کیسینجر با من ملاقات کرد و از من درخواست نمود تا اجازه بدهم شاه به امریکا بیاید. خاطرات روزانه، ۸ آوریل ۱۹۷۹ (۱۹ فروردین ۱۳۸۸) دیوید راکفلر نیز ضمن ملاقات با من همین تقاضا را داشت. چنین به نظر می‌رسید که هدف اصلی از این ملاقات‌ها، تلاش برای جلب رضایت من در اجازه ورود شاه به کشورمان بود. راکفلر، کیسینجر و مشاور امنیتی من برزیلنسی این تقاضا را به صورت مشترک پیگیری می‌کردند.

روایت جیمی کارتر رئیس جمهور وقت امریکا در زمان فرار شاه: «توقیف و دستگیری تعدادی از کارکنان امریکایی در ایران از ناراحت‌کننده‌ترین اتفاقاتی بود که همواره فکر مرا به خود مشغول می‌داشت. ابتدا سفارت ما در فوریه ۱۹۷۹ (بهمن ۱۳۵۷) برای مدتی کوتاه اشغال شد. سپس ۲۰ نفر از کارکنان نیروهای هوایی توسط ایرانیان در یکی از پایگاه‌های اطلاعاتی ما بازداشت شدند که پس از چند روز آزاد گشتند. در حالی که شعارهای ضد امریکایی افراطیون شدت می‌یافت، ما بی‌سر و صدا مشغول خارج کردن چند هزار امریکایی باقی مانده در ایران بودیم. در همان زمان کارهای خوشایندی انجام گرفت. آیت‌الله خمینی نماینده شخصی خود را برای دیدار با سایروس ونس فرستاد. هدف او افزایش دوستی و همکاری دو جانبه و اطمینان از این بود که ما از نضت‌وزیر جدید و دولت او حمایت می‌کنیم. باوجود ناآرامی در داخل ایران، من از رفتار دولت تحت کنترل بازرگان راضی بودم. قبل و بلافاصله پس از اینکه شاه ایران را ترک کند، ما از او دعوت کرده بودیم به امریکا بیاید، ولی او تصمیم گرفته بود که در مراکش بماند. به ما خبر رسید که شاه حسن مایل است شاه مراکش را ترک نماید. در شب پانزدهم مارس (۲۶ اسفند)، هنگامی که پس از پایان مذاکرات صلح بین مصر و اسرائیل از خاورمیانه برگشته بودم، شاه حسن از ما تقاضا کرد که شاه را بپذیریم. باوجود حضور

# عاقبت خوش خدمتی به امریکا

### وقت گذرانی شاه در روزهای آخر

مقران شد با جریان گروگانگیری و شاه زیر فشار مقامات امریکایی ناگزیر شد که به پاناما برود... شاه مانند در پاناما را به مصلحت ندانست و مجدداً قصد سفر به مصر کرد... شاه معمولاً و هر روز ساعت یک بعد از ظهر ناهار می‌خورد و بعد به دیدار مادرش می‌رفت. البته آن طور که مطرح بود بعضی روزها به اسم دیدار مادر به دنبال تفریحات دیگر و دیدار زیبارویان می‌رفت. بعد از ظهرها هم ساعتی را به ورزش می‌گذراند و نیز به بازی ورق که همیشه مورد علاقه‌اش بود مشغول می‌شد. در مصر که به علت بیماری دیگر برنامه ورزش تعطیل شده بود و معمولاً من و خانم دکتر لوسا پیرنیا پای بازی شاه بودیم. ساعت بازی ورق او بعد از ناهار که ساعت یک بود شروع و تا ساعت پنج تا شش به طول می‌انجامید و بعد می‌آمد و استراحتی می‌کرد تا ساعت هشت شب که وقت شام برسد. بعد از شام اوقات مجدداً به بازی ورق می‌گذشت و یا به دیدن فیلم سینمایی می‌نشست... در ساعات ملاقات و دیدارها اخلاق دیرینه را حفظ کرده بود و اگر کسی کاری داشت و می‌گفت اعلیحضرت با شما فلان کار را دارم، جواب می‌داد دو یا سه روز دیگر مراجعه کنید. این در حالی بود که اوقات او آزاد بود اما همچنان جواب فوری دادن به درخواست‌ها را خلاف اقتدار و شئون شاهی می‌دانست.»

مسعود انصاری، احمدعلی، پس از سقوط: سرگذشت خاندان پهلوی در دوران آوارگی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، صص ۱۶۴-۱۶۹

«روزی که شاه با معبود همراهنش و به ترتیبی که می‌دانیم تهران را ترک کرد، آنطور که بعدها شنیدم، قصد اصلیش این بود که بعد از توقف و اقامتی کوتاه در مصر راهی امریکا شود. اما ظاهراً مقامات امریکایی روی خوش به این سفر نشان ندادند و شاه ناگزیر از مصر به مراکش رفت... در این کشور بود که من هم به شاه و دوستان معدودی که او را همراهی می‌کردند پیوستم. برای اولین بار بود که شاه را در حال سقوط می‌دیدم و علاوه بر خود او همه ناراحت بودند. به راستی که فضای بدی بود... البته در مراکش عده‌ای می‌آمدند، سرگوشی آب می‌دادند و می‌رفتند اما در میان آنها یاران قدیم و مدعیان چاکری و جان نثاری کمتر دیده می‌شدند. تمام آن مدعیان ایشان را رها کرده بودند و از آن جمع دیگر کسی که کس باشد دیده نمی‌شد... همین امر روحیه شاه را به سختی و بیش از پیش افسرده کرده بود. سرانجام ضربه‌های دیگر به این روحیه وارد آمد و آن زمانی بود که ملک حسین مؤدبانه عذر شاه را خواست و گفت کنفرانس اسلامی در پیش است و شما باید بروید. بعد یک هواپیمای جمبوجت ۷۶۷ در اختیار گذاشت که شاه و همراهنش را به باهاماس ببرد و برد. همان‌طور که می‌دانید شاه پس از توقف کوتاهی در باهاماس به مکزیک رفت. در مکزیک چون بیماریش رفته رفته به وخامت می‌گرایید بعد از اقداماتی که به وسیله دوستان امریکایی ایشان صورت گرفت برای معالجه به نیویورک پرواز کرد. سفرایشان به نیویورک

### من سرسختانه در برابر تمام تقاضاها مقاومت می‌کردم

بودند، خطر جدی تهدید کند. من سرسختانه در برابر تمام تقاضاها مقاومت می‌کردم. شرایط نسبت به زمانی که من پیشنهاد اقامت در امریکا را به شاه کرده بودم، تغییر یافته بود. اکنون تعداد زیادی از مردم امریکا مورد تهدید قرار گرفته بودند و هیچ نیاز مبرمی برای آمدن شاه به امریکا وجود نداشت. نهایتاً ما تصمیم گرفتیم به سفیرمان در ایران اجازه دهیم تا نتایج احتمالی ورود شاه به امریکا را ارزیابی کند. من هیچ احساسی نداشتم از اینکه وضعیت شاه یا خود ما تغییر فاحشی می‌کرد، حالا او چند روز و یا چند ساعت تنبیس را در کالیفرنیا و یا در آکاپولو بازی کند، چه فرقی خواهد داشت.»

ایران در خاطرات جیمی کارتر، مترجمان: ابراهیم ایران‌نژاد و طیبه غفاری تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

گروهی از دوستان بانفوذ شاه یا سایروس ونس و برزیلنسی به صورت مکرر تماس گرفته بودند. در یک مورد هم مستقیماً به من متوسل شدند. در این کار برزیلنسی را حامی خود یافته بودند ولی من ونس را نمی‌توانستند متقاعد کنند. هر بار خطر بالقوه‌ای که امریکاییان مقیم ایران را تهدید می‌کرد، به آنها متذکر می‌شدیم و تأکید می‌کردیم که شاه در مراکش و باهاما و هم‌اکنون در مکزیکو زندگی راحتی دارد. هر بار آنها در حالی که فقط تاحدی قانع شده بودند از پیش ما می‌رفتند، ولی پس از مدتی دوباره بازمی‌گشتند. برخی از آنها صرفاً منافع شاه را در نظر می‌گرفتند، در حالی که دیگران و از جمله برزیلنسی فکر می‌کردند که ما باید وفاداری خود را به دوست قدیمی نشان بدهیم. حتی به قیمت اینکه اتباع امریکا را که هنوز در ایران

شاه با توجه به خوش خدمتی‌هایی که برای امریکا در منطقه انجام داده بود فکر می‌کرد فرار بدون دردسری به امریکا خواهد داشت. روایت‌های زیر نشان می‌دهد نتیجه اعتماد کامل شاه به امریکا چه نتیجه‌ای را برایش رقم زد.



یک‌ماه پس از تسخیر لانه جاسوسی ۱۰ آذر ۵۸ New York Times اصرار امریکا به رفتن شاه

